

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲ دی ۱۳۹۵

#### آیه مورد بحث

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید - ۲۵)

#### تاثیر‌گذاری شبهات، ناشی از غفلت از خدای متعال

یکی از شبهاتی که در ذهن مردم غیر عالم انداخته شده و گاهی مطرح می‌کنند این است که اگر خدای متعال آن چه را که به انبیاء و اولیاء خود، سلام الله علیهم عطا کرده است، به ما عطا می‌کرد ما هم مانند آن‌ها نبی و ولی می‌شدیم. این حرف، حرفی پوچ و لغو است. شبهی دیگر این است که آن بزرگواران، چون مانند مردم عادی مبتلای به مشکلات زندگی و مادی نیستند، آن چه که می‌گویند و از مردم توقع دارند، نعوذ بالله غیر عادی است.

امثال این شبهات، موجب نگران شدن انسان عامی و سرد شدن او از معارف دین می‌شود. البته در این مسیر تا رسیدن به این اثر، شیطان مشغول به کار خود است. اما اگر انسان از اول خود را مرتبط با حق تعالی بداند و باور کرده باشد که غفلت از خدای متعال موجب مفسد بسیار می‌شود، سعی می‌کند که غفلتی بر او عارض نشود و در نتیجه مبتلای به این شبهات هم نمی‌شود. کسانی مبتلای به این شبهات می‌شوند و از معارف دین و احیانا از احکام دین سرد می‌شوند و از مجالسی که معارف دینی در آن بیان می‌شود فاصله می‌گیرند که مبتلای به غفلت باشند، یعنی خدای متعال را رها کرده باشند. این افراد از مصادیق "وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ" هستند. هر کسی گمراه نمی‌شود و سقوط نمی‌کند. انسانی سقوط می‌کند که یاد حق تعالی را رها کرده و ترک کرده باشد. قهرا بلافاصله طبق این آیهی کریمه، شیطان او را تنها نمی‌گذارد و به عنوان بهترین دوست او را همراهی می‌کند و از او جدا نمی‌شود.

خدای متعال مبدأ همه‌ی فضائل، از جمله قدرت، علم، رأفت و حکمت است. بنابراین در عقل ما هیچ دلیلی فرض نمی‌شود که حق تعالی برای بندگان خود، بهترین معرف و بهترین واسطه را خلق نفرموده باشد. رأفت و حکمت او اقتضا می‌کند برای امثال ما، بهترین انسان را به عنوان هدایتگر، نبی، رسول و ولیّ قرار دهد. شیعه معتقد است که آن بزرگوار بعد از واجب الوجود جلّ شأنه اولین شخصیت عالم امکان یعنی گذشته، حال و آینده است. دختر بزرگوار ایشان هم که بنابر تعبیر خدای متعال در قرآن، عطاء کوثر است، بعد از پدر و شوهر بزرگوارش از همه‌ی موجودات و مخلوقات حق تعالی برتر است. این اجماع علمای شیعه است.

دلیل وجود این مقدار علم و حکمت در اولین شخصیت عالم امکان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و این مقدار فاصله در برتری و محاسن و فضائل نسبت به سائر از انبیاء و رسل سلام الله علیهم اجمعین، این است که اعتبار این دین مقدس، این کتاب مقدس و این احکام مقدس نهایت ندارد. ما ادعا می‌کنیم که اگر عمر این دنیا صد هزار سال دیگر هم طولانی شود، این دین مبارک و این کتاب آسمانی و این اولیاء خدا سلام الله علیهم می‌توانند پاسخگوی تمام سؤالات علمی جامعه باشند. اگر فکر و علم مردم چندین هزار برابر هم ترقی کند، باز هم در برابر علم آن بزرگواران ناچیز است. علم ایشان در جهان امکان، نامتناهی است. این علم به علم واجب تعالی نرسیده است چون خودشان ممکن‌الوجود هستند. ممکن‌الوجود ظرف واجب‌الوجود نمی‌شود. ولی در موجودات ممکن بی‌نظیرند و جزء بهترین‌ها هستند.

#### امکان عقلی انسان کامل شدن

هرگز نباید تصور کرد که انسان کامل شدن از محالات عقلی است. انسان کامل همان شخصیت بزرگواری است که اولین مخلوق است. در روایات آمده است: "أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي"، یا در جای دیگر کلمه‌ی «العقل» وجود دارد. مصداق همه‌ی این تعبیرات آن حضرت است، در غیر این صورت اختلاف لسان و زبان، و اختلاف دلالت پیدا می‌کند. ما باید معنی واژه‌ی مُحَال را

بفهمیم. دو-دو تا پنج تا، یا دو-دو تا سه از محالات است. در علم شیمی با توجه به این نکته که هیچ عنصری محو نمی‌شود و قواعد مربوطه در جمع و تفریق، همواره برقرار است، تجزیه و ترکیب عناصر مورد بحث قرار می‌گیرد.

خدای متعال به برخی از بندگان خود عطایی فرموده که به سائر بندگان آن عطا را نفرموده است. حق تعالی می‌فرماید: "أَيُّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ". ما از این امر، تعبیر به مقام عصمت می‌کنیم. اگر در جامعه خود، افرادی که در دانشگاه یا حوزه‌ی علمیه مشغول فعالیت هستند را با افرادی که از چنین مراکزی به دور هستند مقایسه کنیم، متوجه اختلاف در عقل و ادراک افراد می‌شویم و کمبود و کسری را در برخی از نقاط شهر یا جوامعی که دور از مراکز علمی هستند احساس می‌کنیم.

خدای متعال هنگامی که در مقام بیان این گونه از مطالب و حقائق است، غیر مستقیم به امثال بنده می‌فهماند که گمان نکنید که رسول و خلیفه‌الله که من خلق کرده‌ام موجودی استثنایی است که عقلاً قابل تصور نیست. این عدم تصور، ناشی از این است که یا مقتضی به جهاتی کم است و یا مانع به جهاتی زیاد است و انسان به نتیجه نمی‌رسد. پس اگر شرایط بیرون از وجود ممکن، اقتضای خلأ کرد این ربطی به موجود ندارد. اگر انسانی توان درس خواندن ندارد، نباید گفت که انسان محال است درس خوان شود، بلکه آن فرد، بیماری یا عیبی دارد که قادر به تحصیل نیست.

انسان به گونه‌ای خلق شده است که تا خلیفه‌اللهی رشد کند، مشروط بر این که مقتضیات را از بین نبرد و موانع را در وجود خود به وجود نیارد، یعنی خودش خود را خراب نکند. در روایت آمده است که خدای متعال می‌فرماید: "عَبْدِي أُطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي يَا مِثْلِي". این نکته را علمای عادی هم نمی‌فهمند. در مورد شناخت حق تعالی اول شخصیت عالم امکان به او عرض کرده است: "مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ". یعنی ما نمی‌توانیم معرفت و شناخت کامل نسبت به تو که خالق ما هستی پیدا کنیم.

این جمله به معنی این نیست که این عدم شناخت، به معنی کوتاهی و تقصیر ما است، بلکه "ما عرفناک" یعنی امکان ندارد تو را بشناسیم. تو خالق و تو علت هستی و ما معلول هستیم. در بحث‌های مربوطه آمده است که هیچ معلولی نمی‌تواند به حد علت خود برسد. لذا در استدلالات علوم عقلیه، برهان این و برهان لم مورد بحث قرار می‌گیرد. برهان لم می‌تواند جوابگوی تعریف آن شیئی باشد که می‌خواهد آن را تعریف و ثابت کند، اما برهان این چنین توانایی ندارد زیرا از معلول به علت رسیدن است. یک کودک نمی‌تواند بفهمد که در ذهن پدر پیر او چه اطلاعاتی وجود دارد. هرچند پدر، علت فرزند نیست.

برهان این یعنی از کانال معلول به سمت علت بروید. این کانال به اندازه‌ی خودش علت را شامل می‌شود و نه بیشتر، و حال آن که علت اضافه‌ی از معلول دارد. البته بعضی از دانشمندان دیگر با مبدأ تعالی رابطه‌ی قوی‌تری دارند و مطلب را کمی ظریف‌تر و لطیف‌تر مورد بحث قرار داده و برهان صدیقین را طرح کرده‌اند. به عنوان نمونه از این نوع سوم برهان، در اوائل دعای ابی حمزه‌ی ثمالی که از امام چهارم صلوات الله علیه نقل شده است وجود دارد. "بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَّلْتَنِي عَلِيكَ". "بِكَ عَرَفْتُكَ" یعنی مَعْرِفَ همان مَعْرِفَ است. یعنی تو مَعْرِفَ خودت هستی. این مطلب در علم منطق وجود ندارد و در جای دیگری است. "وَ أَنْتَ دَلَّلْتَنِي عَلِيكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ"، اگر تو معرف نبودی، تو شناخته نمی‌شدی.

در دعای صباح، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به خدای متعال عرض می‌کند: "يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ بِذَاتِهِ بِذَاتِهِ". یعنی مَعْرِفَ همان مَعْرِفَ است. البته رسیدن روح ما به محتوای این دو جمله بدون عنایت خدای متعال ممکن نیست. در قرآن کریم خدای متعال می‌فرماید: "شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ". در این جا هم مَعْرِفَ و مَعْرِفَ یکی شد. تا انسان به این حقیقت برسد و آن را باور کند، راه بسیار طولانی است. بنابراین سه نوع برهان و تعریف داریم. تعریف از معلول به علت که به آن برهان این می‌گویند. تعریف علت نسبت به معلول که به آن برهان لم می‌گویند و سوم برهان صدیقین سلام الله علیهم اجمعین است. عالم این نوع الفاظ و معانی بسیار وسیع است.

### نفس و عقل انسان، نیازمند به راهنما

خدای متعال انسان را دوبعدی خلق فرموده است. نفس اماره‌ی بالسوء، یعنی حیوانیت که انسان، گرسنگی، شهوت و غضب را می‌فهمد. این امر غیر از انسانیت است که آن "امر ربی" است که حق تعالی فرموده است. "يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي". خدای متعال به رسول بزرگوارش یاد می‌دهد که در پاسخ به سؤال مردم در مورد روح این جمله را بیان کن. زیرا

هیچ‌گاه برای عموم قابل بیان نیست که روح چیست. نفس انسان، آن قوای باطنی و تشکیلات داخلی بدن است که ملموس ما است. مقصد این راه، خوردن و خوابیدن مثل گوسفند و نهایتاً مردن است.

بعد دوم انسان که جزء این مَرکبی است که به آن بدن می‌گوییم، روح است. خدای متعال هم توضیح روشنی در مورد روح نداده است. روح ناقص و کامل دارد. شاید روح کامل در غیر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پیدا نشود. اعتقاد ما این است که در اصحاب مقام رسالت و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سلمان کامل بود و حتی ابوذر و مقداد هم کامل نبودند. دو مبدأ کار، فیض، تلاش و فعالیت برای انسان وجود دارد. یکی جسم و حیوانیت انسان، دیگری هم عقل انسان است. اما تنها با وجود این دو مبدأ نمی‌توان به مقامی رسید که خدای متعال انسان را برای آن مقام خلق کرده است، زیرا این دو راه است اما چراغ ندارد. دین چراغ این دو راه است.

گاهی از اوقات نفس از ما چیزی می‌خواهد که اگر به آن بدهیم جهنمی می‌شویم و گاهی چنین نیست. عقل کامل نشده هم همین وضعیت را دارد. عقل ناقص انسان به مشروعیت و جواز چیزی حکم می‌کند و حال آن که درست تشخیص نداده است. هم عقل و هم نفس چراغ لازم دارد. چراغ قرمز یعنی حرام است و چراغ سبز یعنی جائز است و چراغ زرد یعنی مکروه است. مباحثی در ملازمه‌ی عقل و شرع مطرح می‌شود که ناقص است، زیرا مجمل و مبهم مطرح می‌شود. در این بحث باید مشخص شود که منظور از ملازمه‌ی بین عقل و شرع، عقل کامل، یعنی عقل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است. "كَلِمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ، حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ". بین عقل امثال ما و شریعت هیچ ملازمه‌ای نیست. ما چراغ لازم داریم.

این چراغ سبز و قرمز در قرآن یا در روایات پیدا می‌شود. در مورد کاری که می‌خواهم انجام دهیم، حرفی که می‌خواهیم بزنیم، یا نظری که می‌خواهیم بدهیم به رنگ چراغ توجه می‌کنیم. اگر چراغ قرمز بود می‌فهمیم که اشتباه کرده‌ایم. ملازمه‌ای بین عقل ما و شریعت نیست. اگر چیزی را عقل ما جایز اعلام کرد هیچ دلیلی ندارد که شریعت هم آن را جائز بداند. عقل ما معیار نیست، بلکه عقل کامل معیار است. عقلی که از اسارت نفس، آزاد مطلق باشد، یعنی نه تنها معصیت نکند، علاقه‌ای هم به معصیت نداشته باشد. خدای متعال در آیه‌ی "وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا" صریح و شفاف بیان می‌کند که مردم می‌گویند "إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا". این نظریه که از امریکا و اروپا آورده شده است مربوط به انسان‌های دیوانه نیست، اما دین یعنی چراغ راهنمایی سر چهارراه این نظریه را رد می‌کند. خدای متعال می‌فرماید: "وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا". بیع چراغ سبز و ربا چراغ قرمز دارد. در این چند دهه هنوز این مسئله در بانک‌های ما حل نشده است. انسان باید بفهمد که عقل او با شریعت قابل مقایسه نیست که یابنده‌ی حکم شریعت باشد.

### ضرورت تبلیغ متناسب با حجم القاء شبهات

از سال‌ها قبل، این شبهات غیر توحیدی و غیر خدایی را به جوانان ما القاء کرده بودند. البته در گذشته حجم شبهاتی که توسط مردم سوال می‌شد بسیار کم بود و جامعه‌ی ما مانند الآن پاسخگوی شبهات لازم نداشت. اما در این زمان القاکننده‌ی شبهه فراوان شده است و ما به اندازه‌ی کافی، افراد پاسخگو آموزش نداده‌ایم. در مدرسه، در دانشگاه، در فروشگاه، در مجالس عمومی و یا در بیمارستان تبلیغات متناسب با نیاز آن محل لازم است. مقدار آن‌چه که انسان را از فساد، از ضلالت، از گمراهی، از غفلت و از نسیان حفظ می‌کند، در هر زمانی بر حسب شرائط آن زمان مشخص می‌شود. مقدار لازم برای امر به معروف و نهی از منکر در یک شهر مذهبی مانند قم، با مقدار لازم برای یک شهر غیرمذهبی متفاوت است. این حکم، عقلی است.

همان‌گونه که نگران سلامتی جسم عزیزانمان هستیم باید به سلامت روح، دین و انسانیت آن‌ها هم توجه کنیم و بدانیم که چه چیزهای برای آن‌ها ضرر دارد. باید این محافظت را در زمان مناسب آن انجام دهیم، زیرا ممکن است پس از گذشت زمان، معالجه کارساز نباشد.

انسان از دو بعد خلق شده است. یکی نفس و دیگری عقل است. هیچ کدام از این دو نمی‌توانند بار را به مقصد و منزل برسانند، بلکه دین لازم دارند، زیرا حق تعالی یک صد و بیست و چهار هزار بزرگوار را فرستاده است تا چراغ برای نفس و عقل شوند. ازدواج امری موافق نفس است. همین امر نفسانی چراغ سبز و چراغ قرمز دارد. تجار که بهره‌های پول خود را در بانک‌ها

محاسبه می‌کنند از عقلشان استفاده می‌کنند، اما بالای این عقل چراغ دین وجود ندارد و چراغ سبز نیست. در چند دهه‌ی اخیر در این موضوع، چراغ سبز یا قرمز به صورت واضح روشن نشده و جایز بودن یا نامشروع بودن مشخص نشده است، لذا این کشمکش همچنان باقی است.

اگر انسان عقل و نفس خود را بدون چراغ دین حرکت ندهد و یک قدم در این دو راه بدون چراغ نگذارد، موفق خواهد شد. سلمان رضوان الله تعالی علیه هنگامی که مسلمان شد بیش از صد سال عمر داشت. او فهمیده بود که نباید نفس را آزاد بگذارد. عقل ناقص را هم نباید آزاد گذاشت. همان‌گونه که خدای متعال می‌فرماید که بیع حلال و ربا حرام است. "وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا". در یک روایت صحیح السنند، عبدالله ابن سنان از امام هشتم صلوات الله علیه در مورد ربا روایت می‌کند. حضرت بسیار مفصل استدلال می‌کنند که چرا ربا حرام شده است. باید به افرادی که مدیریت بانک‌ها را در اختیار دارند این مطالب را آموزش داد.

صلاح مردم در این است که دین داشته باشند. صلاح آن‌ها به این است که ربا ندهند و ربا هم نخورند. همان‌گونه که بزرگان اسلام با احترام مردم را وادار به فراگیری می‌کردند باید عمل کرد. انبیاء سلام الله علیهم آمده‌اند تا به انسان‌ها آموزش دهند که چه کار بکنند و چه کار نکنند. چون عقل مردم در تشخیص حق و باطل رسا نیست. اگر عقل کامل باشد و یک ذره رنگ نگرفته باشد و محبت به نامشروع نداشته باشد، رسا است. کسی که نامشروع مرتکب شود، چشم عقلش کور می‌شود و عقلی در کار نخواهد بود. چشم باز هم در فضای تاریک چراغ لازم دارد.

### وجود سلمان، دلیل بر امکان حرکت به سوی کمال

خدای متعال سلمان رضوان الله تعالی علیه را خلق کرده است که ما متوجه شویم این کار شدنی است. سلمان واجب را ترک نکرد و حرام مرتکب نشد. ابتدا زرتشتی بود. سپس مدتی مسیحی بود. سرانجام اسلام اختیار کرد. در زمانی که اسلام اختیار کرد روح توحیدی و معنویت او بسیار قوی بود. بنابر روایات از نظر رتبه‌ی ایمانی در بین اصحاب معصومین صلوات الله علیهم اول شخصیت است. باور بعضی از اصحاب نسبت به معصوم صلوات الله علیهم این‌گونه بود که عرض می‌کردند: اگر شما بفرمایید این نیمه انار حرام و نیمه‌ی دیگریش حلال است باور می‌کنم. از چنین انسان‌هایی جز کرامت توقع دیگری نیست. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سلمان را به مدائن فرستاد. مشکل‌ترین مسئله‌ی زندگی مردم دزدی‌های زیاد در آن منطقه بود. نوشته‌اند هنگام غروب، سلمان صدایی زد و سگ سیاهی آمد. او چیزی به سگ گفت و به مردم گفت که از امشب آسوده باشید زیرا از رئیس سگ‌ها خواستم که سگ‌ها نگهبانی کنند تا کسی جرات دزدی نداشته باشد. این همان قدرت ولایت است. البته وجود این قدرت در سلمان در حدی نیست که ما در لزوم آن برهان داشته باشیم. چنانچه در اهل بیت و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین برهان داریم. برای ائمه‌ی معصوم صلوات الله علیهم که مؤید به روح القدس هستند برهان عقلی داریم. یعنی عقل الزام می‌کند که باید چنین امری از سوی حق تعالی وجود داشته باشد. اما برای کسانی که تالی تلو معصوم هستند برهانی مبنی بر عصمت آن‌ها نداریم.

بعضی نقل کرده‌اند که شبی او می‌خواست غذای پختنی برای خود درست کند. او پای خود را زیر دیگ قرار داده بود و با حرارت آن غذا می‌پخت. خدای متعال از قدرت خود به او عطا کرده بود. در تفسیر نوشته‌اند آتشی که برای سوزاندن حضرت ابراهیم سلام الله علیه تهیه کرده بودند به قدری زیاد شده بود که کسی توان نزدیک شدن نداشت. لذا حضرت را به سوی آتش پرتاب کردند. قرآن کریم می‌فرماید: "قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيمَ" این امر بیانگر اراده‌الله است. آتشی که طبیعت آن سوزندگی است، نه تنها نسوزاند، بلکه برد و سلام شد. یعنی باغ و درخت میوه و گل و ریحان شد. اگر ما این نکته را نفهمیم در توحید و خداپرستی نقص داریم. باید از اول، کار را درست کنیم. پس عقل می‌گوید که می‌توان سلمان شد اما مشروط به این که چندین سال همان کاری که او کرد ما هم بکنیم. در بین اولیاء خدا سلام الله علیهم کسانی بودند که کراماتشان بزرگ‌تر از این بود. آن‌ها راهی را جز اطاعت از معصوم صلوات الله علیهم نرفتند. حضرت ابوالفضل سلام الله علیه می‌توانست در شریعه قدری آب بخورد. آب حرام نشده بود. اما این بزرگوار تنها به فکر حرام و حلال نیست، بلکه یک سری از ظرائف توحید و ولایت و محبت را در نظر دارد که اقتضا می‌کند آب نخورد.